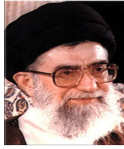


قافله قاریان قرآن شهداء



ماه یازدهم - جمادی الاول ۱۴۳۰

از تاریخ ۸۸/۲/۶ لغایت ۸۸/۳/۴



قافله اول

نیت: هدیه به پیشگاه مطهره اسوه صبر، زینت پدر، حضرت زینب کبری (س)

ثواب آن هدیه به روح مطهر سید عارفان، شهید علی اصغر ربیع نتاج

جزء	ایمیل	نام قراء محترم
۱۱	farzande.salehin@yahoo.com	سادات علوی
۱۲	mina_۷۲۷۹@yahoo.com	مینا
۱۳	zhr_fz@yahoo.com	فیضی
۱۴	bisimchi@emtedad.ir	بی سیم چی
۱۵	z_farz@yahoo.com	زهرا
۱۶	taranomebahari۸۶@gmail.com	باران
۱۷	sarv۱۹۸۸@yahoo.com	پرنده
۱۸	parnean۲۰۰۶@yahoo.com	ایلیا
۱۹	sohadakarbala@yahoo.com	ر.م
۲۰	negahe_montazerf@yahoo.com	نگاه منتظر
۲۱	majnon_mola@yahoo.com	رهپوی وصال
۲۲	amuakbar.parsiblog@yahoo.com	عمو اکبر
۲۳	takapoo.parsiblog.com	شروق
۲۴	myousefi_۶۴@yahoo.com	مجتبی
۲۵	najvayeshabaane.parsiblog.com	مذنب مستغفر
۲۶	ehsan_khajei@yahoo.com	احسان
۲۷	mohemnistesh@yahoo.com	درد و دل
۲۸	sma_yoolika_۱۹۹۰@yahoo.com	سید محمد
۲۹	Ghoghnus۲۵۵@yahoo.com	زهرا
۳۰	mola.parsiblog.com	گل نرگس مهدی فاطمه
۱	mola.parsiblog.com	گل نرگس مهدی فاطمه
۲	elahe_y۱۹۸۹@yahoo.com	الهی
۳	shahidabdi.blogfa.com	وبلاگ شهید عبدی (زائر شهید ۲)
۴	asemane_red@yahoo.com	سجاد محمدی
۵	ramn۱۲۱@yahoo.com	روح الله مرتضوی نژاد
۶	ramn۱۲۱@yahoo.com	ب مرتضوی
۷	sabaz۶۸۰@yahoo.com	عطیه
۸	sanaaee@yahoo.com	ترنم
۹	chadori۱۳۶۷@yahoo.com	چادری
۱۰	mjalali_mandegar@yahoo.com	ماندگار

قافله قاریان قرآن شهداء



ماه یازدهم - جمادی الاول ۱۴۳۰

از تاریخ ۸۸/۲/۶ لغایت ۸۸/۳/۴



قافله دوم

نیت: هدیه به پیشگاه مطهره اسوه صبر، زینت پدر، حضرت زینب کبری (س)

ثواب آن هدیه به روح مطهره سید عارفان، شهید علی اصغر ربیع نتاج

جزء	ایمیل	نام قراء محترم
۱۰	asare-sang.blogfa.com	زائر شهید
۱۱	alisanavadeh@yahoo.com	علی
۱۲	id_relax۲@yahoo.com	طاهره
۱۳	dokhtaretanha_۶۸@yahoo.com	کوثر
۱۴	mosafer_۲۰۰۷۹۵@yahoo.com	مسافر کربلا
۱۵	harimeyas@yahoo.com	حریم یاس
۱۶	montazer.kuchak@yahoo.com	منتظر کوچک
۱۷	montazer.kuchak@yahoo.com	منتظر کوچک
۱۸	montazer.kuchak@yahoo.com	منتظر کوچک
۱۹	farzande.salehin@yahoo.com	سادات علوی
۲۰	atre_gole_yas۴@yahoo.com	مینا
۲۱	sanaabiy@yahoo.com	مریم**
۲۲	alma۷۰۷۰@yahoo.com	منتظر
۲۳	sadathoseini@ymail.com	سادات حسینی
۲۴	z.zarei۱۱۶۹@gmail.com	حسین
۲۵	tara_۶۷_d@yahoo.com	فهیمه
۲۶	mimfz.mahyas@yahoo.com	خط شکن عروج
۲۷	khodajoon_komakam_kon@yahoo.com	غزل
۲۸	fatimapa۲۹@yahoo.com	مرضیه
۲۹	mighat۱۸۱۸@gmail.com	باقری
۳۰	daneshjoye.ahlolbait@gmail.com	دانشجوی دانشگاه المهدی
۱	hajjamal_parsiblog۲@yahoo.com	حاج جمال
۲	iman۴۰۲.ParsiBlog.com	شقایق
۳	shabgard۲۴۹۶۶@yahoo.com	سعیدی
۴	mimfz.mahyas@yahoo.com	عروج ۱
۵	mimfz.mahyas@yahoo.com	عروج ۲
۶	mimfz.mahyas@yahoo.com	عروج ۳
۷	mimfz.mahyas@yahoo.com	عروج ۴
۸	mimfz.mahyas@yahoo.com	عروج ۵
۹	mimfz.mahyas@yahoo.com	عروج ۶

سید عارفان

یک سالی بود که از تبعید امام خمینی(ره) می‌گذشت، در این ایام کودکی پا به عرصه خاکی دنیا نهاد که بعدها مرید امام عاشقان گردید. او در زمره سربازانی بود که سکاندار کشتی دریای متلاطم انقلاب در وصفشان فرمود: «سربازان من یا در شکم مادران خویشند یا در گهواره خوابیده‌اند». این کودک را که از تبار پاک مظهر آل الله بوده است علی‌اصغر نامیدند.

کسی گمان نمی‌کرد در آینده‌ای نه چندان دور، این کودک عملدار قافله عشق خواهد شد و مرشد و مرادی می‌شود که نه تنها جان خویش را در راه معشوق فدا می‌کند بلکه جمله مریدانش نیز در این مسیر به او اقتدا می‌نمایند و به عنوان جاوید همیشه تاریخ، ابدی می‌مانند.

در سال ۵۸ یک روز در شهر فریدونکنار بحث و مناظره‌ای بین انقلابیون و کمونیست‌ها برگزار می‌شود و بزرگ مردان انقلابی شهر در پاسخ به شبهات آنها عاجز می‌مانند. در این زمان یکی از مدعوین از میان جمع بلند می‌شود و خطاب به کمونیست‌ها می‌گوید کمی مجلس را طول دهید تا من یکی از دوستانم را برای مناظره با شما بیاورم. این عزیز در شهر سراغ «سید علی‌اصغر» را می‌گیرد و با خبر می‌شود که او در ساحل رودخانه مشغول ماهیگیری است لذا خود را به سرعت به سید می‌رساند و قضیه را برای او تعریف می‌کند. سید بی‌درنگ قلاب ماهیگیری را در گوشه‌ای رها می‌کند و با همان لباس ساده ماهیگیری به سمت محل مناظره حرکت می‌کند.

وقتی وارد مجلس می‌شود عده‌ای که او را نمی‌شناختند با استهزا به سر وضع سید علی‌اصغر می‌خندند، اما کمونیست‌ها که قبلاً ضرب شصت او را خورده بودند با دیدن او به لکنت و من و من می‌افتند. آن روز «سید علی‌اصغر ربیع نتاج» با اقتدار به شبهات و سؤالات آنان پاسخ می‌دهد و برگ زرین دیگری در زندگی او ورق می‌خورد.



یکی از دوستان تعریف می‌کرد: در کلاس چهارم دبیرستان درس می‌خواندم سر کلاس نشسته بودیم که یکی گفت معلممان سید علی اکبر ربیع نتاج (برادر سیدعلی اصغر) امروز نمی‌آید. ما هم سوءاستفاده کردیم و کلاس را روی سرمان خراب کردیم که ناگهان مدیر مدرسه داخل کلاس شد و گفت: «معلم شما آقای ربیع نتاج امروز مرخصی گرفته است اما معلم دیگری را جای خودش معرفی کرده که شما از درس عقب نمانید». آن معلم کسی نبود جز سیدعلی اصغر ربیع نتاج. آن روز سید علی‌اصغر کتاب بینش را چنان تدریس نمود که ما از تدریس او لذت بردیم. بعدها فهمیدیم که سیدعلی اصغر خودش در کلاس دوم دبیرستان درس می‌خواند.



با شروع جنگ تحمیلی سیدعلی اصغر هم راهی جبهه شد. او در جبهه نه تنها از کارهای عقیدتی فرهنگی دست نکشید بلکه در قسمت معاونت تبلیغات گردان، برگزاری مراسم دعا و نیایش را بر عهده گرفت.

در همان ایام در کنکور دانشگاه هم شرکت کرد که در رشته کارشناسی الهیات دانشگاه تهران قبول شد. یکی از اساتید او در دانشگاه تهران به او گفت: «آقای ربیع نتاج، دانشجویانی که سر کلاس من حاضر می‌شوند اکثراً پایان ترم نمره قبولی نمی‌آورند. تو در جبهه چقدر درس می‌خوانی که با این نمرات خوب قبول می‌شوی؟»

او برای مدتی در تیم فوتبال دانشجویان دانشگاه تهران بازی می‌کرد و به خاطر بازی تکنیکی‌اش به اردوی تیم ملی دانشجویان کشور دعوت شد و قرار شد به همراه این تیم به خارج از کشور اعزام شود اما وقتی فهمید عملیات نزدیک است حضور در جبهه را به همراهی تیم ملی ترجیح داد. همه تعجب کرده بودند که چرا سید از اردوی تیم ملی به جبهه آمده است. یکی گفت: «سید، تو آبروی شهرمان بودی. چرا این کار را کردی». خندید و گفت: «از اردوی تیم ملی به جبهه آمدم، تا شرف شهر شما باشم».

آخرین باری که می‌خواست به جبهه برود همه رفقاییش را جمع کرد و گفت: «بچه‌ها حلالم کنید، دلم برای دوستان شهیدم تنگ شده است، می‌خواهم در کنارشان بر سر سفره مهمانی امام حسین(ع) بنشینم و ...».

فردای آن روز سید به جبهه اعزام شد و قبل از اعزام به مادرش گفت: «امان ناراحت نباش تا اول ماه رمضان برمی‌گردم». بقچه‌ای را در دستش گرفت و به مادرش گفت: «این بقچه را به شرطی به شما می‌دهم که قول بدهی تا زمانی که نیامدم، آن را باز نکنی».

مادرش با لمس کردن بقچه فهمید باید پارچه‌ای داخل آن باشد و به او گفت: «انشاءالله پیراهن دامادیت را با آن برایت بدوزم» و سید در حالی که می‌خندید به مادرش نگاه کرد و چیزی نگفت.

درست شب اول ماه رمضان پیکر مطهرش را برای وداع به خانه آوردند، مادرش نیز به وعده‌اش عمل نمود و در همان شب که پیکر سید را به خانه آوردند، بقچه را باز نمود و دید کفن سید در آن قرار دارد، و مادر به جای دوختن پیراهن دامادی کفن بر قامت رعنا فرزندش پوشاند.

سید علی اصغر از زمان حضورش در جبهه تا شهادت در عملیات‌های مختلفی از جمله " رمضان، محرم، والفجر مقدماتی، والفجر هشت، کربلای چهار، پنج و ده " شرکت داشت.

سرانجام سید در عملیات کربلای ۱۰ مورخه ۶۶/۲/۲ در فراز قله های ماووت عراق مظلومانه و معصومانه به آسمانه پرواز نمود و شربت شیرین و گوارای شهادت را نوشید.

نمونه ای از شعر شهید

هم رکاب کاروان عشق

دل گرفتن از منال و منزل و بستر خوش است عزم میدان کردن و لیبیک بر رهبر خوش است
های وهوی زندگانی را رهاندن ، دل گرفتن..... هم رکاب کاروان عشق در سنگر خوش است
زیر نور اختران ، تنها به پاس شب نشستن انس با تیر و تفنگ و تسبیح داور خوش است
کوله دوش و دست تفنگ و سر کلاخود و نشستن با ستون در خط اول ، تا زمان کر خوش است
زیر خط سرخ آتش ، در دل شب حمله کردن..... در میان دود آتش ، گاه کر و فرخوش است
در دل میدان مین و نور چون روز منور زیر آتش خیز رفتن ، در دل معبر خوش است
در کنار سنگر بعث و نبرد تن به تن خط شکستن با بسیج، چون مالک اشتر خوش است
در میان انفجار و غرش تیر و گلوله صف به صف سنگر به سنگر حمله بر کافر خوش است
در شبیخون شب خون ، گاه الحاق و رساندن پیک گروهان را به گردان ، لشکر و لشکر خوش است
در طلوع و صبح حمله ، با تمام دوستان کندن سنگر برای تثبیت محور خوش است
با سپاه کربلا ، آزاد کردن کربلا را بوسه بر قبر حسین با دیدگان تر خوش است

قسمتی از وصیت نامه شهید

... نمی دانم دیگر دوستان و همراهان این احساس را دارند یا نه، که حتماً دارند، چقدر برای دوستان شهید یعنی شنوایان داغ می برم و چقدر در آتش هجرشان می سوزم و خدا داند هر موقع به یاد آنان می افتم بی قرار می شوم و آنقدر در عظمت روحشان غرق می گردم که خود را حقیر و خوار می نگرم. ... برادران مسلمان زندگی کردن یعنی درد کشیدن، سختی کشیدن، خون دادن. مسلمان هر لحظه باید خود را آماده کند برای فدا شدن، قربانی شدن. مسلمانی که نماز بخواند و روزه بگیرد ولی از جهاد واهمه داشته باشد و بترسد مسلمان نیست و جنگ یک نعمتی بود تا این سخن تحقق یابد مسلمان از نا مسلمان، نماز خوان با غیر نماز خوان فرق داشته باشد.....

جنگ یک نعمتی بود تا عشاق خدا عشق خود را در میدان نبرد و مبارزه و میدان مین به خدا نشان دهند و ایمان خود را بیازمایند...

...گریه کردن برای حسین (ع) یعنی مثل او زندگی کردن و مثل او عمل کردن و مثل او به میدان رزم آمدن....

به دانشجویان و همکلاسی خود بگویم که به من می گویند چرا این قدر کلاس درس را ترک می کردی و جبهه بودی؟ امروز پسر زهرا(س) نیاز به یاری و کمک دارد، چه خدمتی بالاتر از به خدمتش رسیدن؟

... بودن اسلام مهم است و عشق به شهادت در این راه مطلوب است و شهادت چیزی است که باید بدان عشق ورزید و این چیز خوبی است و سازنده است. ولی اگر به آن نرسیم برای ما مهم نیست، مهم عشق به شهادت ورزیدن است. خواه برسیم، خواه نرسیم....

...در انجام وظیفه کوتاهی نکنید و بچه های دیگری به مسجد بیاورید، درس خود را خوب بخوانید تا جای افراد بی تفاوتی که فقط و فقط به فکر مدرک خود هستند و می خواهند فردا به دانشگاه روند، جای آنان را بگیرید. چون امروز به فکر خود بودن خیانت بزرگی است به مردم و اسلام و خون شهیدان بیاندیشید.

خواهرانم را به پاکی و حجاب و برادرانم را به تقوی و ادامه دادن راه شهدا توصیه می کنم و از همه کسانی که به گردن من حق دارند می خواهم که به خاطر خدا درگذرند.

سید علی اصغر ربیع نتاج

۶۵/۶/۱۷ مصادف با شب چهارم محرم

خاطره از زبان مادر شهید

***آخرین باری که علی اصغر به جبهه می رفت بسته روزنامه پیچ شده ای را به من داد و گفت: اگر شهید شدم، شما این بسته را باز کن. بعدها وقتی خبر شهادت او را شنیدم سراغ آن بسته رفتم و آن را باز کردم دیدم در داخل آن کفن است. او موقع خداحافظی گفت که تا اول ماه مبارک رمضان بر می گردد و همین طور هم شد. پیکر خونین او را در اول ماه مبارک رمضان به خانه برگشت.

***در همان ایام آخرین حضور او در جبهه بود که دیدم چهار کبوتر به حیاط منزل ما آمدند و در وسط حیاط نشستند. خیلی تعجب کردم و بی قرار شدم. برای اینکه آرام بگیرم رفتم قرآن را گرفتم و مشغول قرآن خواندن شدم. این مساله تا سه روز ادامه داشت. وقتی روز سوم خبر شهادت علی اصغر را برآیم آوردند فهمیدم که این کبوتران برای خبر دادن شهادت او به خانه ما می آمدند و بعد هم متوجه شدم که جنازه او به مدت سه روز در محل شهادت به جا مانده بود.

قسمتی از مقاله "موجیم که آسودگی ما عدم ماست" در مورد شهید (به قلم شهید آوینی)

... در آن لحظات که می‌خواستیم به قصد خطوط مقدم عملیات سوار هلی‌کوپتر شویم، ناگاه به یاد آن **سید عارف** دریادلمان، شهید علی‌اصغر ربیع‌نجاج افتادیم که شش ماه قبل در همین‌جا با او آشنا شده بودیم. روز دوم عملیات کربلای ده بود. سیلاب پل موقتی را که یگان‌های مهندسی ستاد حمزه بر رودخانه‌ی چومان زده بودند با خود برده و کار هوانیروز دوچندان شده بود. نسیم باد از بوستان‌های «تجری من تحتها الانهار» وزیدن گرفت و نغمه‌ی خوش‌غزلی که از آسمان سینه‌ی آن دلاور، شهید سید علی‌اصغر ربیع‌نجاج نزل می‌یافت، فضای خاطره را پر کرد. فریدونکنار، مزرعه‌ی پدر شهید ربیع‌نجاج.

شهید ربیع‌نجاج از لشکر دریادل مازندران و اهل فریدونکنار بود. دریا، دل اوست، وسیع و عمیق که باد عشق در آن امواج اشتیاق بر می‌انگیزاند. دریا شور است، به شوری اشک؛ اشکی که شوره‌زار دل را می‌شوید و آن را مستعد باروری می‌سازد، و «من الماء کل شیء حی». دریا منشأ حیات است و این صفت را از قبل شهید دارد. پدر شهید ربیع‌نجاج، کشاورزی شالی‌کار و بسیجی است. آری، اینچنین باید گفت: شالی‌کار و بسیجی. و رسم مردانگی همین است که آن نایب ولی اعظم فرمود: «ملت ما باید همه نظامی باشند» و بعد، از آن فراتر، سخن از بسیجیان جهان اسلام گفت.

پدر شهید بعد از شنیدن خبر شهادتش نماز شکر می‌خواند و برادرش پوتین‌های او را می‌پوشد، یعنی که ادامه‌ی راه تو بر عهده‌ی من است. شهید ربیع‌نجاج اگرچه تلمیذ الهیات بود و خاک ذوقش نیز بارور شعر، اما توانسته بود که این‌همه را با ورزش جمع آورد و حق این است که اهل ورزش نجم این سخن حکیمانه‌ی او را بر تارک همه‌ی ورزشگاه‌ها بیاویزند که: ورزشکاری که با توپ بیش‌تر از قرآن آشنا باشد زندگی را باخته است. مصلا‌ی نماز جمعه‌ی فریدونکنار همواره در هوای آزاد تکبیرهای بلند و حماسه‌ی دریایی اشعار رزمی او نفس می‌کشید، اما اکنون نه تنها هنوز طنین دلنشین صدای مهربان او را گم نکرده است بلکه در پیوند با روح بلند او به ذروه‌ی عرش آویخته و مرتبه‌ای علوی یافته است.

سایه‌ی عنایت شهید سید علی‌اصغر ربیع‌نجاج، اکنون پناه امنی است که محبان و پیوستگان او را از آتش دور می‌دارد و این معنای شفاعت شهید است. آن روز که همه‌ی پیوندها جز پیوند محبت گسیخته می‌شود، خوشا به حال بچه‌های گروه کوثر و بچه‌های پایگاه مقاومت شهدای گمنام. محبت راستین آنان به شهید عزیزشان رشته‌ی شفاعت است.

این ماه به درخواست یکی از اعضای محترم قافله اول - که مایل نبود معرفی شوند- به این شهید عزیز اختصاص یافت. از زحمات

این دوست عزیز که این مطالب و عکسها را به قافله رساندند کمال تشکر را داریم.

دوستان عزیز ی هم که مایل به ذکر نام شهیدشان در قافله‌ها هستند تقاضا داریم مطالب خود را به ایمیل قافله ارسال نمایند.

قافله قاریان قرآن شهداء - <http://qafeleh.ir>